

## مدت: ۲۶/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

شهادت مولایمان امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه می معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما گرامیان تسلیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزء شیعیان راستین آن بزرگوار و آباء و ابناء گرامش قرار دهد و دست ما از دامان پرمهر و محبت آن جناب در دنیا و آخرت انشاءالله محروم نماند. این صلوات خاصی آن وجود مبارک را تقدیم می‌کنیم خدمت شما.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلَّى عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّورِ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَ وَحْيِكَ وَ خَازِنَ عِلْمِكَ وَ لِسَانَ تَوْحِيدِكَ وَ وَلِيَّ أَمْرِكَ وَ مُسْتَحْفَظَ دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَاءِكَ وَ حُجَّجِكَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

ظاهراً بحث در این بود که استدلال به روایات دالیه بر حق الخیار برای شخص طبیعی استدلال به این‌ها برای اثبات حق الخیار برای شخص اعتباری محل اشکال است و اشکال این است که موضوع خیار مالک است بحسب آن ادله و وقتی موضوع خیار مالک شد در اشخاص اعتباری آن ممثل، آن نماینده، آن مدیرعامل، آن رئیس آن‌ها می‌آیند معامله می‌کنند این‌ها که مالک نیستند. مالک آن شخص اعتباری است. پس بنابراین خود شخص اعتباری که مباشرت نمی‌آید بکند به معامله که حق الخیار بخواهد داشته باشد، آن‌که مباشرت می‌کند این‌ها هستند این‌ها هم که مالک نیستند و از ادله هم استفاده کردیم که حق الخیار مال مالکی است که بیع کرده است و البیعان بالخیار حتی یفترقا یا ما لم یفترقا. بعد این اشکال گفتند که تقاریبی می‌تواند داشته باشد، تقاریبی دارد که حالا یادم نیست که چندتا تقریب را خواندیم ظاهراً دوتا تقریب را خوانده باشیم یا بله؟ سه‌تا خواندیم پس «التقریب الرابع: تقتضي مناسبات الحكم و الموضوع أن يكون الخيار للمالك؛ لأنه هو المنتفع بهذا الخيار أصلاً؛ فهناك مناسبة بينه و بين حق الخيار.»

تقریب چهارم این است که تناسب حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که بگوییم این خیار مال مالک است. تناسب حکم و موضوع که خب آشنا هستند حضرات با او، گاهی موضوع درحقیقت روشن می‌کند که این حکم استحبابی است یا وجوبی است، گاهی خود حکم روشن می‌کند که موضوع چی هست. مثلاً اگر یک دلیلی وارد شد «قُلْد العالم»، حکم چی هست؟ تقلید است جواز تقلید است، این حکم است، این حکم روشن می‌کند که بابا هر عالمی که نمی‌شود از او تقلید کرد، عالمی که خودش مجتهد نیست فقیه نیست او که نمی‌شود موضوع قُلْد باشد «قُلْد العالم» این حکم روشن می‌کند که از موضوع چی مقصود است؟ عالم مجتهد مقصود است این را. یا این‌که مثلاً می‌فرماید که «اطع الولی» خب اطع الولی اطاعت از چه ولی‌ای می‌شود کرد؟ ولی‌ای که مثلاً فاسق است خدای نکرده، احکام الهی را مراعات نمی‌کند شارع می‌آید می‌گوید «اطعه»؟ خب از این «اطع» به تناسب حکم و موضوع می‌فهمیم که او مقصود است، مقصود ولی‌ای است که طبق حجج شرعیه

عمل می‌کند حالا ولو معصوم نباشد مطابق با واقع نباشد ولی طبق حجج عمل می‌کند، این است به تناسب حکم او می‌فهمیم که این موضوع اطلاق ندارد که هرکسی ادعای ولایت کرد و این‌ها این یا ولی شد و خدای نکرده در اثناء فاسق شد معاذالله این را هم باز بخواهد بگوید. یا فرض کنید که اگر یک دلیل آمد گفت که «ملعون من بات فی بینه فرادی» ملعون است کسی که در خانه به تنهایی بخواهد. خب این‌جا به تناسب این‌که بسیاری از مسلمین بسیاری از متشرعه این‌ها برای‌شان فراهم نیست که تنها نخوانند و این واضح است در شریعت که این‌جوری نیست که حرامی باشد که موجب فسق بشود مثلاً، از این موضوع که این را قرار داده می‌فهمیم آن ملعون که دارد می‌گوید این ملعون می‌خواهد شدت کراهت را نشان بدهد تعبیر شده به ملعون، نه این‌که واقعاً بخواهد بگوید ملعون حق تعالی هست تو ملعون شریعت است. پس تناسب حکم و موضوع بالاخره یکی از قرائنی است که هم در عرف از آن استفاده می‌شود در مکالمات و محاورات عرفیه و فهم کلمات یکدیگر و هم در شرع مطهر هم همین‌جور است، فقیه در مقام استنباط باید توجه بکند که این‌جا این قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع چرا اقتضاء می‌کند. حالا در این‌جا هم گفتند که این‌جا برای چی هست؟ این‌جا این است که این کسی که مالک می‌شود این‌جا این‌جور نباشد که به مجرد این‌که یک انشاء بیعی محقق شد گردنگیرش بشود، اگر در یک شرایطی که مثلاً توی همان مجلس هنوز از مجلس متفرق نشدند محاسبه کرد دید که نه کأن پولش خیلی، معلوم است یک جایی ضروری‌تری لازم است مصرف بکند مثلاً، الان یادش آمد یهو. یا مثلاً یادش آمد که نظیر این دارد حالا خیلی احتیاج میرمی به این ندارد یا مظنه‌ی این پیدا کرد که احتمال می‌دهم این کلاه خواسته سر من بگذارد حالا یا در قیمت یا در جهات دیگر. خب چون این می‌خواهد گردنگیرش بشود شارع یک فرصتی را به او داده یا عرف یکی فرصتی را دادند، گفتند تا از هم جدا نشدید اگر چنین مطالبی توی ذهن‌تان آمد می‌توانید بهم بزنید حق دارید بهم بزنید بدون اقاله که از او بخواهید، نه هرکدام‌تان سلطه دارید برای این‌که بهم بزنید. چون منافع و کسی که گردنگیرش می‌شود این است. اما مدیرعامل و رئیس و نمی‌دانم غیر مباشر و آن‌هایی که مالک نمی‌شوند آن‌ها که این دلسوزی‌ها را ندارند آن‌جوری، آن‌ها یک حقوقی می‌گیرد یا حالا یک چیزی می‌گیرد می‌آید می‌خواهد یک عقدی را انجام بدهد. پس تناسب حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این مال مالک باشد و اصلاً جهت دیگری هم اگر به آن توجه بکنیم این است که خب مالک آن است پول او را دارند می‌دهند یک چیزی برایش می‌خرند. این غیر مباشری که این وسط است این چه حقی دارد که بیاید این معامله را بهم بزند؟ شاید این اعمال غیر مصلحت بکند این‌جا برای او. بنابراین به واسطه به کسی که مالک نیست حق خیار دادن کأن می‌خواهد بگوید که خلاف تناسب حکم و موضوع است.

«التقريب الرابع» برای این‌که بگوییم اختصاص دارد این حق الخیار به مالک «تقتضي مناسبات الحكم و الموضوع» تناسب و هماهنگ بودن موضوع حکم اقتضاء می‌کند که خیار برای مالک باشد، آن است که می‌تواند بهم بزند «لأنه لأن المالك هو المنتفع بهذا الخيار» آن کسی که از این خیار سود می‌برد «أصلاً» یعنی به‌طور اصولی و ریشه‌ای، آن است که سود می‌برد «فهناك مناسبة بينه و بين حق الخيار.» پس در آن‌جا یعنی در باب معاملات یک مناسبتی است بین مالک و بین حق الخیار، بین این دوتا تناسبی وجود دارد نه بین غیر مالک و حق الخیار.

«الجواب: الانتفاع بالخيار مع ثبوته للوكيل و الولي و النائب فيه مناسبة أيضاً، بالانتفات إلى أنهم يتصرفون على أساس مصلحة المالك.» جواب این است که درست است که مالک انتفاع می‌برد اما ما افرادی هم داریم که مالک مثلاً او را وکیل خودش کرده، گفته من خودم سر از معاملات یعنی مثلاً در نمی‌آورم و وقت ندارم اما به تو وکالت دادم، تفویض امر را به تو کردم، مصالح من را تو ملاحظه کن. یا خدای متعال یا عقلاء به یک نفر ولایت دادند مثلاً پدر را ولیّ طفلش قرار دادند تا قبل از این که تمیز پیدا کند یا بلوغ پیدا کند، او را سرپرست او قرار دادند. خب همان حرف‌هایی که ما راجع به مالک زدیم که ممکن است یک چیزهایی خلجان کند در قلبش خب وکیل هم که تفویض به او شده کار یا ولیّ که به تفویض شده کار، خب ممکن است این امور در ذهن او هم بیاید پس او هم تناسب دارد که شارع این اجازه را به او داده باشد این حق و خیار را برای او هم قرار داده باشد.

س: ...

ج: ما که نمی‌خواهیم تعدی بکنیم می‌خواهیم بگوییم حکمت اتفاقاً حکمت گاهی باعث، همان حکمت گاهی باعث تضییق دایره‌ی دلیل می‌شود.

این جا خواسته چی؟ می‌خواسته از آن تناسب حکم و موضوع بگوید تناسب حکم و موضوع باعث می‌شود تضییق دایره را ک بگوید بایعی که مالک است، می‌گوییم نه آقا، این قرینه‌ای که شما دارید می‌آورید، این تناسبی که شما می‌آورید و بواسطه‌ی او می‌خواهید موضوع را مضیق کنید بگویید بایعی که مالک است و مشتری‌ای که مالک است خیار دارد، این قرینه نمی‌شود که ما به این رفع ید از ظهور بکنیم که البیعان گفته، چرا؟ برای این که همان مصالحی که شما در مورد مالک تصور می‌کنید و می‌گویید تناسب حکم و موضوع است شبیه همان مصالح را در مورد وکیل می‌شود تصور کرد، در مورد ولیّ می‌شود تصور کرد، در مورد نائب و قائم مقام و قیم و سرپرست و نماینده می‌شود تصور کرد. بالاخره کار این شخص اعتباری را دادند دست این مدیرعامل، دادند دست این رئیس، رئیس بانک، خب درست است این مالک نیست خودش و این کارها را برای آن شخص اعتباری دارد انجام می‌دهد اما کار به او واگذار شده، این جا هم تناسب دارد ک به او بگویند که تو می‌توانی اعمال خیار بکنی در جایی که یک مصلحتی می‌بینی برای این که اعمال خیار بکنید. بنابراین این تناسب حکم و موضوع باعث تضییق دایره‌ی البیعان نمی‌شود که بگوییم البیعان المالکان مقصود است، نه. خب «الانتفاع بالخيار» با ثبوتش برای وکیل و ولیّ «فیه مناسبة ايضاً» آن جا هم تناسب وجود دارد، چطور؟ با توجه به این که این وکیل و ولیّ و نائب تصرف می‌کنند بر اساس مصلحت مالک تصرف می‌آیند می‌کنند این ها هم. پس بنابراین حالا شما کسی که در باب شخص اعتباری می‌آید تصدی می‌کند قبلاً خواندیم و بحث کردیم مفصلاً که یا بالاخره این وکیل است که یک نظریه بود، یا ولیّ است که یک نظریه بود، یا نائب است که یک نظریه بود. خب بالاخره یکی از این ها است دیگر، یا قیم است که قبلاً گفتیم یا توی نمی‌دانم ساختار شخص اعتباری این ملحوظ شده که یک نظریه بود، بالاخره علی‌ای حال هر کدام از این ها باشد این دارد مصلحت مالک به دست او سپرده شده درحقیقت. بنابراین تناسب دارد که او هم حق الخیار داشته باشد. بنابراین این هم تمام نیست.

«التقريب الخامس» ....

س: ...

ج: خب باشد این‌ها اگر حالا ...

س: ...

ج: نه، کی؟

س: ...

ج: نه بالاخره حق خیار دارد یا ندارد؟ حالا ممکن است برود بعد می‌گویند آقا تو نمی‌توانی اعمال خیار بکنی تو باید بروی گزارش بکنی به مالک، مالک بیاید این کار را بکند درست؟ می‌گوید نه شارع چون این‌جا هم تناسب دارد که دیگر به خودش اختیار بدهد و حق الخیار به خودش بدهی، لازم نیست که نه، تو نمی‌توانی برو گزارش کن او باید اعمال بکند نه.

س: ...

ج: خدمت شما عرض شود یک مشکلی که هست این است که بنده مدتی است گوش‌هایم یکجوری شده درست صدا به من، متوجه نمی‌شوم چی می‌فرمایید، الان هم درست متوجه نشدم شما چی فرمودند مگر این‌که بلندتر بفرمایید.

«التقريب الخامس:» تقريب خامس دو مقدمه دارد، مقدمه‌ی اولایش این است که ما از بعض روایات و ادله فهمیدیم که موضوع خیار مجلس و خیار حیوان واحد است متحد است، این مقدمه‌ی اولی. مقدمه‌ی ثانیه این است که از بعض روایات فهمیدیم که موضوع خیار حیوان مالک است. ضم این دو مقدمه چی را اقتضاء می‌کند؟ این است که پس موضوع خیار مجلس هم مالک است، چون فرض این کردیم موضوع خیار مجلس با خیار حیوان واحد است این یک طرف، از طرف دیگر از بعض روایات استفاده می‌کنیم که موضوع خیار حیوان مالک است، پس نتیجه این می‌شود که موضوع خیار مجلس هم مالک است این تقريب پنجم. «التقريب الخامس:» موضوع خیار المجلس و الحيوان واحد» این مقدمه‌ی اولی «ففي صحیحة محمد بن مسلم تقارنا للمتبايعين في سياق واحد كالأتي» می‌فرماید در صحیحه‌ی محمد بن مسلم این‌ها خیار مجلس و حیوان تقارن پیدا کردند برای متبايعين در سياق واحد و در یک ردیف واحد «كالأتي» مثل روایتی که بعداً خواهد آمد «الْمُتَبَايِعَانِ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَيَوَانَ وَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنْ بَيْعٍ حَتَّى يَفْتَرَقَا» حضرت فرمودند توی این روایت بحسب نقل که فروشنده و خریدار خیار دارند سه روز در مورد حیوان ولی در غیر حیوان از زمان بیع تا این‌که از همدیگر جدا بشوند. پس می‌بینید در سياق واحد، در کنار هم در ردیف واحد هم خیار حیوان ذکر شده هم خیار...، منتها می‌گوید خیار حیوان سه روزه است خیار مجلس تا وقتی است که از هم جدا بشوند. پس از این روایت می‌فهمیم که موضوع یکی است، از این موضوع می‌فهمیم «أي ذات المتبايعين» از این روایت فهمیده می‌شود که ذات متبايعين خود «لهما الخیار» در بیع حیوان برای سه روز «و لهم» و برای ذات متبايعين خیار است؛ خیار مجلس است در هر معامله‌ای نیز. این از یک طرف «و من ناحية أخرى فموضوع خیار الحيوان هو المالك» مقدمه‌ی دوم که موضوع خیار حیوان مالک است «لأن الإمام عليه السلام في أخبار أخرى كصحیحة محمد بن مسلم يقول: صَاحِبُ الْحَيَوَانَ بِالْخِيَارِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ» که این‌جا فرموده است که

«صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة ايام» آنجا تعبیر فرموده به صاحب الحيوان یعنی مالک حیوان، فرموده بایع الحيوان و فرموده مشتری الحيوان، فرموده صاحب الحيوان یعنی آن کسی که مالک حیوان است. این خیار دارد «ثلاثة ايام» بنابراین نتیجه‌ی ضم این دو مقدمه «لذلك» بخاطر این که موضوع واحد است و موضوع خیار حیوان هم صاحب و مالک است «فلا يثبت الخيار لغير المالك» بنابراین خیار برای غیر مالک ثابت نمی‌شود. خب این هم تقریب پنجم.

«الجواب: أولاً: مجرد اقتراهما في رواية واحدة لا يدلّ على اتحاد الموضوع» اشکال اول راجع به مقدمه‌ی اولی است که شما گفتید این‌ها چون تقارنا در یک روایت پس می‌فهمیم موضوعشان واحد است، تقارن چه دلالتی می‌کند بر این که موضوعش واحد است؟ خب هم آن حکم داشته هم آن حکم داشته کنار هم ذکر شده، اما موضوع هم من کل الجهات باید واحد باشد؟ این جور نیست. فلذا می‌بینیم که احکامشان هم با هم فرق می‌کند آن سه روز است آن تا افتراق است، بنابراین این یک مجرد یک استحسان بلاوجه است این. «أولاً: مجرد اقتراهما» اقتران خیار مجلس و خیار حیوان در یک روایت واحده این دلالت بر اتحاد موضوع نمی‌کند. حالا اگر توی تمام روایاتی که وارد شده همه‌جا کنار هم این دوتا ذکر شده بود حالا یک مظنه‌ای می‌آورد، اما حالا توی یک دانه روایت این دوتا کنار هم ذکر شده، توی بقیه‌ی روایات جدا ذکر شده.. این اولاً.

«ثانياً: الموضوع لخيار الحيوان كما يستفاد من روايات أخرى كصحيحة محمد بن مسلم الأولى أعم من المالك، فيشمل غيره أيضاً.» جواب دوم این است که مقدمه‌ی ثانیه اشکال دارد که شما گفتید خیار حیوان فقط مال مالک حیوان است آن هم نه، می‌فرماید موضوع برای خیار حیوان همان‌طور که استفاده می‌شود از روایات دیگری غیر از این روایتی که «صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة ايام» باشد که مثل صحیحی محمد بن مسلم اولی، چون او آخری بود این اولی یعنی در باب چیز که مراجعه کنید دوتا روایت است آن که متأخر است آن صاحب الحيوان دارد اما روایت اولی نه اعم است و آنجا قید صاحب ندارد «أعم من المالك فيشمل غيره أيضاً» که حالا الان بعداً باید ببینیم آن روایت را ان شاء الله از خود کتاب حدیث بخوانیم.

«و الخلاصة أنه من ناحية مقتضى الشمول لا إشكال فيه.» حاصل مطلب این است که از ناحیه‌ی مقتضای شمول... چون گفتیم که ما در بحث خیارات دوتا بحث داریم یک: این بود که آیا ادله‌ی خیارات اقتضاء شمول نسبت به موارد شخص اعتباری را دارد یا ندارد؟ اصلاً مقتضی وجود دارد یا مقتضی اصلاً قاصر است؟ بحمدالله دیدیم مقتضی موجود است یعنی ادله اطلاقش شامل مواردی که شخص اعتباری معامله برایش می‌شود از طریق ممثلش این می‌گیرد. مقام دوم که گفتیم که باید بحث کنیم این است که آیا این قید «حتى يفترقا» یا «الی ان يفترقا» این مانع از تحقق اطلاق می‌شود یا نمی‌شود؟ که بگوییم بابا این دارد خیار را در جایی درست می‌کند که امکان افتراق در آن‌ها وجود داشته باشد ولی شخص اعتباری که اراده ندارد، شعور ندارد که بخواهد جدا بشود، افتراق پیدا نکند. ببینیم این مانع می‌تواند باشد یا نه؟ «و الخلاصة» خلاصه‌ی بحث اول در مقام اول این است که از ناحیه‌ی مقتضی شمول اشکالی در این مقتضی وجود ندارد و مقتضی همان‌طور که گفتیم محقق است. حالا مقام بعدی «عدم مانعية الغائبة بالافتراق» این غایت به این که غایت را افتراق قرار داده این مانعیت ندارد از این که ادله‌ی خیار شامل شخص اعتباری هم بشود

«و من الواضح أنه لا مانع من ناحية كون الغاية هي الافتراق بالنسبة الى ثبوت الخيار للمثل لأنَّ التفرق و هو مناط انتهاء أمد الخيار، يمكن فرضه فيه» خب جواب این است که گفتیم این خیار برای وکیل و ولیّ و نائب و ممثل و اینها ثابت است، خب اینها هم که افتراق در آنها میسور است دیگر، پس مانعیت ندارد. از ادله استفاده کردیم که همانطور که گفتیم این خیار برای اینها اشکال ندارد، تناسب حکم و موضوع اقتضاء نمی‌کند که فقط برای مالک باشد، گفتیم اتفاقاً نه توی اینها هم تناسب دارد، پس بنابراین برای ولیّ و وکیل و قیم و اینها هم خیار مجلس گفتیم تناسب دارد که وجود داشته باشد اینها هم که قابل افتراق هست دیگر. پس لا اشکال فيه «من الواضح أنه لا مانع من ناحية كون الغاية هي الافتراق بالنسبة الى ثبوت الخيار» برای ممثل، چرا؟ چون «لأنَّ التفرق» که این تفرق مناط پایان یافتن زمان خیار است این «یمكن فرضه» در ممثل. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. پایان.